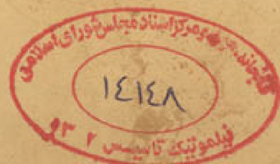
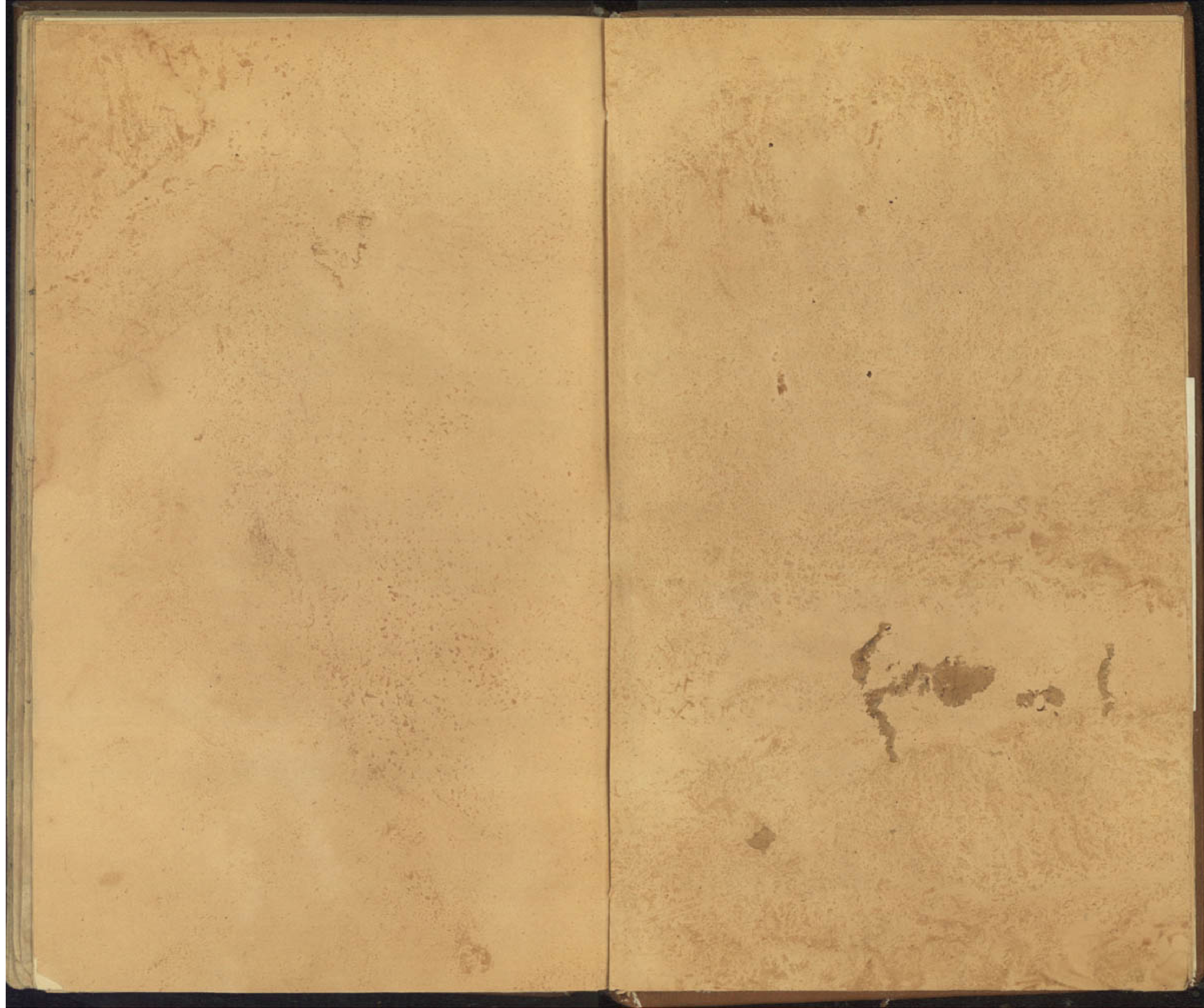

کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
١٤١٤٨







مولانا [illegible]

[illegible]

[illegible]

هوای منظر او [illegible]

[illegible]

[illegible]

زبان از مدح تو چون شمع بی‌سر مانده [illegible]

ز بیم قلب [illegible]

مرا که دست [illegible] ز غم

[illegible] دل [illegible]

[illegible]

زبان [illegible]

[illegible]

زشوق کوی تو یاد وطن فراموش است [illegible]

نگارکوی تو [illegible]

هزار جان [illegible]

[illegible]

سایه علم مصطفوی [illegible]

[illegible]

نطع کرسی چشم ... [illegible]

کیم نه ... دولت ... [illegible]

... [illegible]

نازنین ... [illegible]

... [illegible]

صدق ... [illegible]

... [illegible]

[illegible]

این گله نیست که با دامن جانان رفتست
[illegible] جاک گریبان رفتست

جان مسکین [illegible] رفتست
[illegible]

[illegible] جانان رفتست
[illegible]

[illegible] رفتست
[illegible]

همت [illegible] رفتست
[illegible]

[illegible] رفتست
[illegible]

[illegible]

نیست

صد لاله زار داغ ز نشگفتن دلم
برگ گلی ز صد چمن افسرده در دل است

چگونه گریه بجوش آید [illegible] مقابل افتاده
[illegible] بیابان مقابل افتاده

چنانکه در [illegible] جست [illegible]
بجنبش [illegible] در [illegible] ببست

درد و غم سینه و قسمت جان منست
در بزم شوق شیشهٔ زهر درون دلم

فغان ز [illegible] چون [illegible] افتاده
[illegible] [illegible] در گل افتاده

صد کوه [illegible] ز [illegible] اضطراب بکشت
ز [illegible] اضطراب [illegible]

دلم ز قبلهٔ اسلام مایل افتاده است
صنم ز بس من از کفر غافل افتاده

[illegible] ز محبت شهید [illegible] افتاده
[illegible] به بسمل افتاده

[illegible] بجهان [illegible] بکشت
[illegible] خواب [illegible] بکشت

مرا معامله [illegible] که صد مسیح [illegible]
[illegible] بسمل افتاده است

لطفت [illegible] اضطراب بکشت
دل از [illegible] اضطراب بکشت

سخنی که دولت [illegible] بکشت
[illegible] جواب [illegible] بکشت

بیا که [illegible] که تیغ [illegible]
[illegible] بسمل افتاده است

بدست من [illegible] بکشت
صد شیشه [illegible] بکشت

[illegible] دل [illegible] بکشت
[illegible] بکشت

که در محیط محبت به ساحل افتاده است
[illegible] وصال [illegible] بکشت

گلدسته [illegible] بکشت
[illegible]

ماهم

نیست

ماهم گرفت [illegible] بس [illegible]
[illegible] داده [illegible]

ساقی [illegible] عشق [illegible]
[illegible] داغ [illegible]

داغم [illegible]
طوبی [illegible] چمن [illegible]

ارغوان [illegible]
این باغ [illegible]

[illegible] داغ [illegible]
[illegible] گلاه [illegible]

عشقی [illegible]
آن [illegible]

[illegible] داغ [illegible]
[illegible]

در [illegible] دل [illegible]
ای [illegible] داغ [illegible]

[illegible] دل [illegible]
[illegible]

صد [illegible] داغ [illegible]
عمری [illegible] داغ [illegible]

این [illegible] داغ دل [illegible]
صد [illegible] داغ [illegible]

[illegible]

باوجود آنکه عشق آورده صد دارو ولی [illegible]

[illegible]

دو عالم را [illegible]

[illegible] شیشه‌های باطل ما [illegible]

[illegible]

فارغ

ساقی بشو [illegible] امید و بیم را
[illegible]

[illegible]

شغل محبت بس که مانع طاعت است [illegible]

[illegible]

ازین دو

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

من بلبلم … گلستان …

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در عشق

[illegible]

کجاست ... بیدل و دین ... [illegible]

جهان ... [illegible]

[illegible]

... ما

... ها

[illegible]

... الفت

چون [illegible] مطلب [illegible]
گر راه [illegible] را

از دل [illegible] وصل [illegible]
[illegible] کن ما را

[illegible] امید [illegible]
[illegible] حاصل را

[illegible] من [illegible]
[illegible] کن ما را

تا کی [illegible] امید [illegible]
[illegible] کن ما را

[illegible] در غم [illegible]
[illegible] کن ما را

یا رب [illegible] گلستان [illegible] صیدی [illegible]
[illegible] ما را

چندین [illegible]
صیدی [illegible] جمال [illegible] کن ما را

ظلمت [illegible] شب ما
[illegible]

هر دوی [illegible] کن ما را
از [illegible] کن ما را

حاجت [illegible] عشق [illegible] ما
صیدی [illegible]

[illegible] ما را
[illegible]

تا کی [illegible] ما
[illegible] اضطراب ما

صیدی [illegible] چمن
[illegible]

[illegible] عشق [illegible]
[illegible] آفتاب ما

گر [illegible]
[illegible]

چون [illegible]
[illegible] ما

معشوق [illegible] جمال [illegible]
[illegible]

[illegible] خطاب ما
[illegible]

[illegible] ما
[illegible]

از [illegible] افتد [illegible]
رعنای [illegible] ما را

[illegible] ما
گر [illegible] ما

چین [illegible]

صاحب دیوان [illegible] صیدی [illegible]

[illegible] گر به [illegible] بنگ است [illegible]

از دو دریا [illegible] گر چشم [illegible]

راست دل باید [illegible]

[illegible] با صیدی [illegible]

عشق با خوبان [illegible]

[illegible] صیدی [illegible]

هست دل [illegible]

[illegible]

زین [illegible] صیدی [illegible]

[illegible] بلبل [illegible]

درین بهاران [illegible] بلبل [illegible]

هوای وصل [illegible]

عشق [illegible]

[illegible] صیدی [illegible]

خطت [illegible]

[illegible]

[illegible]

در فراق او [illegible]

بوی گل [illegible] من [illegible]

صیدی [illegible]

[illegible]

[illegible]

صیدی [illegible]

گل [illegible]

[illegible]

[illegible]

این جهان در نظر همت ما خار بود [illegible]

[illegible] ناخن از کمان خون آلوده [illegible]

[illegible] جهان [illegible] اغیار [illegible]

[illegible] صید [illegible]

[illegible]

ابن فرا

جز کوی تو ام جای دگر مایلم نشد [illegible]

در عشق تو با نیاز من از ناز [illegible]

[illegible]

ای [illegible] مجلس از دل [illegible]

[illegible]

صد بوالهوس [illegible]

صد بوالهوس

گر نگاهی از سر کوی فنا در مرغزمن

عکس نگاهی ... بیابان

انقدر منع من از عشق یاران چه سود

عشق عقل من جان من ... ایمان

وله

عافیت‌ها از اجمال تو بیگانه و درست
[illegible]

[illegible]

ازو سوال [illegible]
که [illegible] جواب [illegible]

[illegible]

مثنوی [illegible] از مولانا
علی رضای تجلی دام ظله

[illegible]

... شب ... شده
... آتش زن شده

... کین پروانه ... شمع روشن ...
... می کند

... بیدل ... دوزخم ...
... دود ...

عاشق ... چون ...
پروانه دل ... پروانه ...

گشت دل ... کاکل ...
... پروانه ...

سوز غم ... ناوک ...
شمع ...

... بهشت ...
... عاشق ...

... سوز عشق ...
... عشق ...

... شمع ...
...

... غنچه ...
... خشم ...

غنچه از شمع ... پروانه
... دل دیوانه

زلف چون ... عمر ...
...

[illegible]

چشم جادو دشمن کیش ... جان
در کمینگاه ... مژگان

... گلاب از نازها شد در تن
در غریبی بوی گل باید وطن

باد در گوش فسون ... دل ها
صد پری را داده در یک شیشه جا

قمریهای ... گل شود
در صدف در سینه بلبل شود

... از نسیم ... آب
... پیچ و تاب

از صفا سیب ذقن کوکب شده
... غبغب شده

مرغ جان از نیم چشمش در قفس
... نفس

... حیات از زبان کند
... جان کند

... بر لب ...
از خیال آن دو لعل آبدار

غنچه ...
گردد ... گل ...

... می شود ...
از خشم ...

... نسیم از ... چشم سیاه
از ... نگاه

زلف کاکل ...
تاب ساعد ماهی دریای نور

شمع روشن ... محفل ...
...

عنبرش ...
از صفا ...

شاهد ...
گردن ...

...
قرص ...

کوه ...
سینه ...

[illegible]

بیش باشم که کم طلب در هر نفس
تا کمر داران [illegible] دارم ز هر سو

ای کار فرمای [illegible] الهامی کن
[illegible] خانه [illegible] از تو [illegible]

[illegible] از تو [illegible]
از [illegible]

چون [illegible] از دل [illegible] کار را [illegible]
چون [illegible] از تو [illegible]

[illegible] از تو [illegible]
در هوا [illegible] کار شده [illegible]

تشنگان از تو [illegible] از تو [illegible]
از تو [illegible] در دل [illegible]

من [illegible] کار [illegible]
در تو [illegible]

از [illegible] دل [illegible] از تو
از تو [illegible] از کار [illegible]

[illegible] مقصود [illegible]
از تو [illegible]

از تو [illegible] مستقل [illegible] از تو
[illegible] پیش [illegible] حال

پادشاهان جهان [illegible] از تو
عالمی [illegible] از تو [illegible]

[illegible] از آن [illegible] از تو [illegible]
[illegible] عقل [illegible]

عقل کل [illegible] از [illegible]
عالم [illegible]

[illegible] خود [illegible] زبان [illegible]
خوب [illegible] در جهان [illegible]

[illegible] از تو [illegible]
با خرد [illegible]

از خود [illegible]
از خود [illegible]

[illegible] عقل [illegible] از تو
[illegible] از تو [illegible]

[illegible] عقل [illegible] از دل [illegible]
[illegible]

عقل [illegible]
[illegible] از تو [illegible]

عقل را [illegible]
عقل را [illegible]

[illegible] از [illegible]
از تو [illegible]

عشق [illegible] از [illegible] جهان
[illegible] از [illegible] عقل

[illegible] از [illegible]
[illegible]

عقل از [illegible] دل [illegible]
[illegible] از [illegible]

چون [illegible]
[illegible] از [illegible]

عالمی چون زلف او را برکند و نوا

گر مرا همچو جان بگردی کار

گل را اساس از عشق سر ... است

مصلحت ... سر ... زانه است

من ندارم ... عاقبت ... و درد ... عشق

وارمان از ... ارنجال را

از کجا دارم ... و دارم

غنچه بگل ... ازخیال را

ازجدائی ... عقل شد جان ... ام

ازخدا ... عقل ... سرود

شد دلم از کار ... و با عقل ... رود

سایه ... افکن ... سر ... که از ... دام

خرم و خندان ... در ... ام

از ... خار ... و ... پی ... خوان

از ... دو ... کار

فارغ از ... و ... ای ... آمده

از نزاع کفر و دین وارسته‌ایم
صلح کل از کلک [illegible] گشته‌ایم

من کیم از عشق [illegible] آشفته‌ام
[illegible] از عشق [illegible]

عشق را [illegible] احتیاج
[illegible]

از تو سیل [illegible] آرزو
آتش [illegible] آرزو

همچو داغ لاله‌ام [illegible] درد
در حصار آتش دل [illegible]

ما همه [illegible]
گشته [illegible]

چشم از فضیلت [illegible]
فارغم [illegible] کفر و دین

دین و دل [illegible]
از غبیل [illegible]

وصل آن [illegible]
دست [illegible]

ساقی [illegible] یکدانه‌ام [illegible] کفر و دین
[illegible] صد هزار [illegible]

در هوا لعل آن گل [illegible]
در دل [illegible]

عشق [illegible]
در میان [illegible]

[illegible] عاشقی [illegible]
از تو [illegible]

[illegible] عشق [illegible]

[illegible]

[illegible] عشق [illegible]

عشق [illegible]

عشق تو بکام [illegible] افسانه
زاهد از [illegible] پروانه

[illegible] بسم [illegible] شد و خود [illegible]
شد دلم با عشق خوبان شعله [illegible]

[illegible] آتش [illegible]
از در دل [illegible]

[illegible] عشق است [illegible]
[illegible] دل [illegible]

[illegible]

مولانا نظیری

[illegible] عشق [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

که از دست شد جلد من باز پیش [illegible]

[illegible]

[illegible]

جانان بیا که [illegible] شدم [illegible]

گر چند بار [illegible]

[illegible] شد [illegible]

اگر [illegible]

[illegible]

جواب دادم [illegible]

[illegible]

ستاره [illegible] عالم

[illegible]

جان [illegible]

[illegible] دل

بکار خوان همه لعل و دُر برون آید
ز بیم آنکه ز دست [illegible] گشایش شه

بس علامت خلق و عجب بود
که بر زمین شود از نوال او جاوید

ز ارض تا به سما چشم غیرت باد
عیال جود و درایای علم و داد

عروس کعبه که ام القرای آفاق است
وظیفه خوار داد با [illegible] اتحاد

طبق ز نقش کواکب گرفت روز بست
شب [illegible] چه خواهد افتاد

به صبح شام کرده ز خوان او و عطا

زینکل به خوان داران دوران شه دید

زنی چه [illegible] خلق و صبح [illegible]
بخشش کند [illegible] و جامع [illegible]

صحن یک [illegible]
[illegible] لطف خدای عزّ و جل

معاذ [illegible] با خدا [illegible]

عدو ز علم تو [illegible]
[illegible] ولاد

اگر چه [illegible] فلک [illegible]
تو [illegible] و باز آزادگی [illegible]

تو [illegible] که بوده تا بوده جهان [illegible]
سخن [illegible] یکقلم [illegible] باد

زنی بر رو [illegible] چشم جهان [illegible]
خلیفه دو جهان از تو [illegible]

ز ملکت صد ولایت [illegible]
ام ز نامه [illegible] و امان [illegible]

طبیعت [illegible]
ولی ز فطنت تو [illegible]

اگر چه فضله ز [illegible] عصر
طبع [illegible] کرده [illegible]

پس از حصول [illegible] حال آن [illegible]
شکل [illegible] حسرت [illegible]

تخت [illegible] خلق و آسمان و زمین
کتاب [illegible]

بقا [illegible]
شا [illegible] که بود [illegible]

ارادت

ایا سپهر [illegible] که از غیرت تو
زمین چو نقطه سیاه [illegible]

لباس حرمت تو [illegible]
ز [illegible] شب غضب [illegible]

[illegible] ز دهن [illegible] فتنه اقلیم
ز [illegible] فروش [illegible]

ز بحر و کان [illegible] ز انتظار [illegible]
ز شوق بخشش [illegible] لعل [illegible]

به دیده [illegible]
برنگ آینه خوبان [illegible] حال

جهان [illegible] کند [illegible]
ز کبریا [illegible] ز فخر [illegible]

[illegible] چه [illegible]
چو [illegible] زمانه [illegible]

کمی با تو [illegible]
زمین [illegible] روح القدس [illegible]

چه [illegible] سما [illegible]
[illegible] روح [illegible]

[illegible] صد [illegible]
[illegible] کار [illegible]

[illegible]
[illegible] گرامت [illegible]

[illegible] عطا [illegible]
کرده [illegible] قاصر [illegible]

[illegible] کیمیای [illegible]
[illegible] نثاره

[illegible]
[illegible] [illegible]

[illegible]

... سلیمان کرده

... کرده

[illegible]

[illegible]

[illegible]

طوطیان از ذوق [illegible] زبان [illegible] شهد

تملک از شوق کند دست [illegible] از عوض شکر

خوش خاطرم [illegible] از فیض [illegible] خندید بهشت

گر شود ذره [illegible] تا بخوان [illegible] پیچ [illegible]

انگه [illegible]

در [illegible] زبان [illegible] دل

بیت [illegible] جام [illegible]

آفتاب [illegible] پیچیده [illegible]

کاتوانم [illegible] با همه کار [illegible] دنیا [illegible]

فصل [illegible]

ساغر [illegible] دیده [illegible]

[illegible] جهان [illegible] کمال

خان خانان [illegible]

بخت [illegible]

گر از [illegible] کرده [illegible]

[illegible]

عمر [illegible] عشق [illegible]

[illegible] اخلاق [illegible]

با همه [illegible]

[illegible]

کل [illegible]

فصل [illegible]

در [illegible]

زده [illegible]

عاقبت [illegible]

از [illegible] بهار [illegible]

شکسته [illegible] کس [illegible]

سر [illegible] فلک [illegible] آورده [illegible]

صد [illegible] بهار [illegible]

آینه [illegible] تو [illegible]

[illegible] صبح [illegible]

فیض [illegible]

طوفان [illegible]

خوب [illegible] وصل [illegible]

[illegible] گلزار [illegible]

این [illegible]

نرو [illegible]

دل [illegible]

آن [illegible] عشق [illegible]

[illegible]

خوش [illegible]

[illegible]

دولت [illegible]

[illegible] کار [illegible]

[illegible] عدل [illegible] انصاف [illegible]

اول صباح دولت [illegible] عشق

[illegible] عالم [illegible] آورد

[illegible] برخلق [illegible]

[illegible] تو [illegible] جام [illegible]

با [illegible] عالم [illegible]

گلشن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سرا دل در هوایت ... [illegible]

دل ادا در دل ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

از دو سخن عمر تمنا رستم

ازان نامه بر ... درست

...

دهن گرد ... سخن ... شد

...

درین ده ... شد ...

...

سواد ...

...

دگر ره باز از آن کان ملاحت [illegible]
چو شکر کاشت [illegible] مرا از لب [illegible]
امید و جان [illegible]
[illegible]

که از گفتار [illegible]
هواداری [illegible]
[illegible]
کنون خواهم [illegible]
[illegible]

درین پیری [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

جمال افتاده [illegible]
خط و خال [illegible]
[illegible]
[illegible]

بیاور [illegible]
سفینه خواهم [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

چنان شد که از جان بجان آمدم

[illegible]

روان از دو چشمان [illegible]

[illegible]

خواجه سلمان

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ای قد تو زیبا [illegible]

[illegible]

گفتا [illegible]

[illegible]

بجا [illegible]

[illegible]

[illegible]

زهر دست از حیا بودم و دیگر
همچو در قصب با شکر از دهان

دو چو مرا زعیب بنا تمام برآرد
از سر سوز ازین غیب [illegible]

وز اهل دعوات از زبان [illegible]
زیبق کو کسب حیح و کاروان

در آنکه زیست [illegible]
ناصر دین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ای صفوت الله چه شد ... از طلعت تو شب تیرهٔ نیستی
آن نامه که عاشقان تو ...
لطف حرف بود و ... [illegible]
اینجا که شود زبان کلکش ... چون خط ... [illegible]

ای دیدم به ... وعده و وصل
چون دست ... [illegible]
وز دیده ... سر گردان
... از جان ... [illegible]

از آرزو دل ... از آتش ... [illegible]
از ... خیال ... [illegible]
چراغ ... [illegible]
از ... ضعف ... [illegible]

چون ... [illegible]
... [illegible]
... ناصر الدین ... [illegible]
اقبال ... [illegible]

از صورت حال ... [illegible]
آن ... [illegible]
در دولت عدل او ... [illegible]
در سلطنت ... [illegible]

کلک در ... خلقش
... [illegible]
... [illegible]
در دوران ... [illegible]

خط ... [illegible]
در ... [illegible]
نقصان ... [illegible]
... [illegible]

چو ... [illegible]
از ... [illegible]
... زبان ... [illegible]
امروز ... [illegible]

چون ... [illegible]
از ... [illegible]
در ... [illegible]
در نظم معاصران ... [illegible]

اقبال ... [illegible]
از ... [illegible]
... [illegible]
از ... [illegible]

از ... [illegible]
... [illegible]
در ... [illegible]
... [illegible]

مولانا شانی تکلو

[illegible] صبح [illegible] روی تو بود
[illegible] بهر دل [illegible] دست او [illegible]
[illegible] عشق [illegible] چنانچه باید بود
[illegible] ز ادل [illegible] باید بود
[illegible] چنان [illegible] چنانچه باید بود
[illegible] وعده وفا باید بود
[illegible] جان [illegible] باید بود
[illegible] باید بود
[illegible] جان [illegible] باید بود
[illegible] باید بود
[illegible] آتش [illegible] باید بود
[illegible] باید بود
[illegible] بقای [illegible] باید بود
[illegible] از دیده [illegible]
[illegible] چهار [illegible] باید بود
[illegible] باید بود
[illegible] باید بود

مولانا نظیری

هر که چون یوسف شود از تخت زندان خلاص
قحط را زایل کند از قحط در کنعان خلاص

زهد از دنبال هر کام و تمنا میرود
ای بسی طوفان [illegible] از خسران خلاص

پادشاه ما ز ادل آرام گردن [illegible]
تا بدام آییم دشوار و شویم آسان خلاص

ناظر یاریم و عاشق پیشه گو مفتی بدان
رند زاهد از ریا و عاشق از بهتان خلاص

زاهد خلوت نشین را دل بصد جا میرود
کس نیابد از پریشانی صف مژگان خلاص

چون نظیری دامن وصلی بچنگ آورده بود
دیر باز آمد که از دستت کند دامان خلاص

دم بدم [illegible] است دلی خلاص
[illegible] چون و جان [illegible]

[illegible] پیش [illegible]
چون زر خالص از درون خلاص

کوی [illegible] در صراحی [illegible]
[illegible] از [illegible] خواص

[illegible] محتسب خم دیده
[illegible] شیشه چو دیده غواص

بلکه با [illegible] سبب ماند
[illegible] بود بر روز خلاص

مطرب عشق چون [illegible]
تا نی [illegible] کند ز عشق خلاص

[illegible] بیار [illegible] خواه رقص خاص
[illegible] خصوص

[illegible] شعر [illegible]
عشق [illegible] خصوص
حکایت [illegible] خصوص

وعظ [illegible] خاص
[illegible] خصوص
[illegible] خاص

[illegible] خلاص
[illegible] خلاص
[illegible] خصوص

[illegible] خصوص
[illegible] خصوص
[illegible] خاص

[illegible] خصوص
[illegible] خصوص
[illegible] خاص

[illegible] خلاص
[illegible] رقص
[illegible] رقص

[illegible] خلاص
[illegible] رقص
[illegible] رقص

[illegible] رقص
[illegible] رقص
[illegible] رقص

[illegible] خاص
[illegible] رقص
[illegible] رقص

[illegible] نظیری [illegible] رقص
[illegible] نظیری [illegible] رقص

همه جا دام سر گیسوی تو افتاده است [illegible]

تو درین دشت [illegible] ترک انداز

[illegible] بیک انداز

[illegible]